

سفری به خانه مارکس!

شهر تریر Trier، شهری در کرانه رود موزل که آن را کهن‌ترین شهر آلمان نیز می‌داند زادگاه مارکس، این اندیشمند بزرگ و آموزگار راستین پرولتاریای جهان می‌باشد. برای دیدن خانه‌ای که زادگاه مارکس بود باید به مرکز شهر تریر می‌رفتیم. در این مرکز در سال ۲۰۱۸ به مناسبت صدمین سالروز تولد مارکس، مجسمه وی را در حالی که کتابی در دست دارد (و به طور ناخودآگاه کتاب سرمایه را در ذهن تداعی می‌کند)، در قسمتی از مرکز شهر برپا کرده‌اند که بازدیدکنندگان بسیاری را به سمت خود می‌کشاند. در ابتدا به آن‌جا رفتیم و با حضور پر شور جمعیتی که برای دیدن و گرفتن عکس از این مرد بزرگ تاریخ از نقاط مختلف دنیا رنج سفر را تحمل کرده و با اشتیاق به مجسمه نگاه می‌کردند، روبه‌رو شدم. این شور و اشتیاق، روزه‌های امید به ساختن جهانی بهتر را در من زنده می‌کرد و نشان از توجه روز افزون مردم به مارکس و اندیشه‌ها و ایده‌های انقلابی او داشت.



در کنار مجسمه تابلویی قرار دارد که در آن به چند زبان مختلف نوشته شده است:

«کارل مارکس مشهورترین فرزند شهر تریر می‌باشد، او پویایی‌های بی‌سابقه زمان خود را متفاوت‌تر از هر کس دیگری تحلیل کرد و از افزایش نابرابری و استثمار انتقاد کرد. [کتاب‌های] «مانیفست حزب کمونیست» و «سرمایه»، امروز بخشی از فهرست حافظه جهانی یونسکو هستند. به رسمیت شناختن دستاوردهای زندگی او فراتر از افسانه‌ها و تصاحب ایدئولوژیک، برای شهر تریر بسیار مهم است. ایده‌های او در قرن بیستم برای ایجاد و توجیه دیکتاتوری، مورد سوء استفاده قرار گرفت. اندیشه‌های او همچنان می‌توانند برای تبیین بهتر مشکلات دوران مدرن مورد استفاده قرار گیرند.»



در این توضیح که به طور زیرکانه با تعاریف سطحی از مارکس ولی با هدف نفی تأثیر اندیشه‌های او، اندیشه‌هایی که در انقلابات جهانی برای نابودی نظام ظالمانه سرمایه‌داری به کار گرفته شدند، مواجه‌ایم. مارکس برخلاف آن‌چه در متن بالا نوشته شده از افزایش نابرابری و استثمار انتقاد نکرد بلکه با نشان دادن دلیل اساسی نابرابری و استثمار در جوامع طبقاتی نشان داد که شرط رهایی از استثمار و نابرابری، نابودی جامعه سرمایه‌داری است. بنابراین در این‌جا مسیر تھی کردن مارکس از اندیشه‌های انقلابی را می‌توان مشاهده کرد. البته این واقعیت تصادفی و ناآگاهانه نیست بلکه سیاست بورژوازی برای ضربه زدن به اندیشه مارکس از ترس گسترش و عملی شدن اندیشه‌های او در میان جوانان انقلابی می‌باشد. از این روست که به تحریف اساس واقعیت وجودی مارکس این بزرگ‌ترین اندیشمند و متفکر جهان دست زده‌اند و گرنه باید حداقل توضیح می‌دادند که کدام یک از ایده‌های مارکس برای «ایجاد و توجیه دیکتاتوری» مورد سوء استفاده قرار گرفتند!! و البته دیکتاتوری چه طبقه‌ای علیه کدام طبقه و چه کسانی؟

مارکس به مثابه بزرگ‌ترین شخصیت نظری و فیلسوف انقلابی طبقه کارگر، سراسر عمر خود را صرف تدوین تئوری انقلاب رهایی‌بخش طبقه کارگر جهانی برای نجات انسان از هر گونه استثمار و ظلم و ستم طبقاتی کرد و انقلاب اکتبر به رهبری لنین، عالی‌ترین بازتاب عملی تلاش‌های مارکس (و انگلس) بود. از این‌روست که مارکس دارای جایگاه ویژه‌ای در قلب میلیون‌ها کارگر و توده‌های مردم آگاه در سراسر جهان می‌باشد.

در شهر تریر در فاصله‌ای کوتاه از مجسمه مارکس، خانه‌ای که وی در آن متولد شده، به موزه تبدیل شده است. برای رفتن به سمت خانه مارکس (موزه) باید از مرکز شهر و بازار نسبتاً شلوغ و بزرگی که مملو از توریست بود، می‌گذشتیم. در مسیر بازار در کنار مغازه‌هایی که برندهای بزرگ سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کردند، مغازه‌هایی هم وجود داشت که مجسمه‌های کوچک و نمادها و عکس‌هایی از مارکس را برای فروش قرار داده بودند. تصویری که غریب بود و در یک نگاه، همزیستی ظاهراً مسالمت‌آمیز برندهای بورژوازی و مجسمه‌های مارکس، پارادوکس عجیبی ایجاد کرده بود. ...

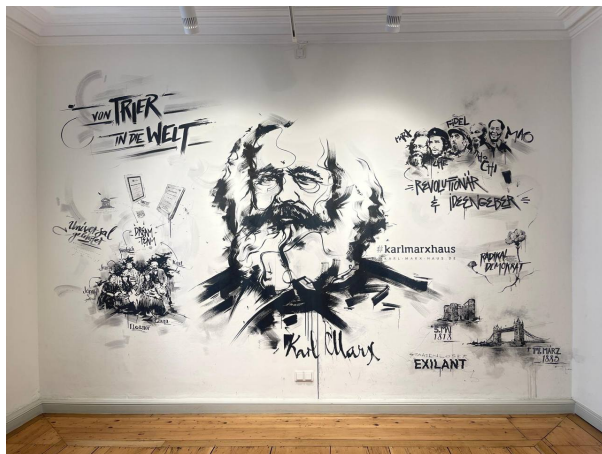
در تقاطعی که به خانه مارکس ختم می‌شد، چراغ‌های راهنمایی‌ای که برای عبور عابر پیاده از خیابان نصب شده بودند، توجه را به خود جلب می‌کردند؛ چرا که تصاویری از مارکس بودند که در حالت رنگ قرمز، دستان مارکس را به نشانه توقف به طرفین باز کرده بود و هنگامی که سبز می‌شد مارکس را در حال حرکت نشان می‌داد.



خانه در انتهای مرکز شهر قرار گرفته است. خانه‌ای که روزانه میزبان صدها تن از علاقمندان این مرد بزرگ می‌باشد. سربای قدیمی که در هنگام ورود تداعی‌کننده‌ی خانه‌های قدیمی دهه‌های پیشین در ایران است. پس از وارد شدن به خانه در امتداد یک راهروی کوتاه، دو اتاق روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند که اتاق سمت راستی دفتر و محل فروش بلیط و همچنین کتاب‌ها و نمادهایی از مارکس می‌باشد و در اتاق روبه‌رو هم تصاویری از مارکس به همراه تنی چند از کمونیست‌های انقلابی به چشم می‌خورد.

بر روی دیوار تصویر بزرگی از مارکس در وسط آن نقاشی شده است که در سمت چپ پایین دیوار عکس خانوادگی از مارکس و انگلس و در سمت راست بالا نیز طرحی که به ترتیب از عکس‌های مارکس، چه گوارا، فیدل کاسترو، هوشی مین و مائو در کنار یکدیگر کشیده شده‌اند، توجه را به خود جلب می‌کند. در زیر این طرح واژه‌های «انقلابیون و نظریه‌پردازان» نوشته شده است. هر چند که همه این انقلابیون نقش بزرگی در انقلابات بزرگ و تاریخی داشته‌اند ولی غایب بودن عکس‌های انگلس و لینن در کنار مارکس در اینجا بسیار قابل تعمق می‌باشد زیرا طبق سنت کمونیستی عکس این سه تن به عنوان تئوریسین‌های جنبش کمونیستی و آموزگاران کبیر پرولتاریا همواره در انتشارات جریان‌های کمونیستی درج شده است. همچنین پوسته‌های ساخته شده توسط جنبش‌های کمونیستی در سراسر جهان پوسته‌هایی با عکس‌های مارکس، انگلس و لینن مزین شده بودند و یا نوع دیگر آن که استالین و مائو را هم در ادامه قرار داده بودند.

این که اساسا مارکس و انگلس در کنار هم نقش مهمی در تدوین تئوری‌های رهایی‌بخش طبقه کارگر داشتند، امری پذیرفته شده می‌باشد. همچنین واضح است که در تداوم راه آنان این لینن بود که به تئوری‌های مارکس و انگلس جنبه عملی بخشید و با رهبری انقلاب کبیر اکتبر برای اولین بار در تاریخ بشر اولین گام را در جهت تحقق سوسیالیسم و کمونیسم برداشت.



در کنار این اتاق، اتاق دیگری قرار دارد که شرح حالی از زندگی مارکس را از زمان تولد تا دوران تحصیل در مدرسه و دانشگاه و سپس فعالیت‌ها و محل‌هایی که او در آن‌جا زندگی کرده است را در بر می‌گیرد. بعد از این اتاق، راهرو به حیاط کوچکی منتهی می‌شود که با عبور از آن به بخش دیگر خانه وارد شده و در پشت آن نیز حیاط بزرگی با مجسمه‌هایی از مارکس وجود دارد. هنگامی که وارد حیاط شدم با خودم تصور می‌کردم که کارل مارکس این اندیشمند بزرگ قرن حاضر و رهبر پرولتاریای جهان که هر فصلی از کتاب زندگی او درس‌های بزرگی برای توده‌ها در خود دارد، در این حیاط بازی می‌کرده و دوران خوش کودکی و نوجوانی خود را در آن‌جا سپری کرده است!

خانه شامل سه طبقه و دو حیاط است. در طبقات بالا اتاق‌هایی قرار دارند که در هر کدام از آنها عکس‌ها و تصاویر و همچنین مجسمه‌ها و مطالبی در مورد برخی از کمونیست‌های تاثیرگذار در طول حیات جنبش کمونیستی در دنیا، چگونگی پیدایش این جنبش‌ها البته با دید و تفسیر برپاکندگان این موزه در مورد افراد تاثیرگذار و رهبران این جنبش‌ها به چشم می‌خورد.

هنگام بازدید از موزه و دنبال کردن چیدمان برپاکندگان آن، مطالبی در کنار تصاویر و نمادها و یا توضیحی از مبارزات انقلابی و انقلاب‌های مختلف بر دیوارها نوشته شده است که به طور کلی با مغلطه همراه است؛ و سعی شده است با شیوه‌ای غیر اصولی شرحی تحریفی از واقعیات ارائه شود تا تفکر و تئوری انقلابی و رهایی‌بخش طبقه کارگر را در ذهن آن بخش از بازدیدکنندگان که آگاهی زیادی از واقعیات ندارند، تحریف کنند.

در ادامه به چند مورد از مشاهداتم می‌پردازم.

در یکی از این اتاق‌ها با نوشته‌ای در مورد لینن روبه‌رو می‌شویم که هدفی جز تحریف تاریخ در بر ندارد. بر روی آن دیوار نوشته شده است: «لنین و بلشویک‌ها از جنگ داخلی روسیه پیروز بیرون آمدند و با خشونت با مخالفان خود مبارزه کردند. خشونت جنگ داخلی به یکی از عناصر اصلی نظام اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد که در سال ۱۹۲۲ تأسیس شد. با این حال، نقشه آنها برای گسترش انقلاب در سراسر جهان شکست خورد. پس از مرگ لینن در سال ۱۹۲۴، ژوزف استالین به عنوان جانشین او قدرت را به دست گرفت و خواهان «سوسیالیسم در یک کشور» شد. تحت رهبری استالین، کشور دهقانی روسیه به طور خشونت‌آمیزی به یک کشور صنعتی تبدیل شد و این فرآیند به عنوان الگوی دیگر کشورها قرار گرفت. استالین سیستم لینن را که بر اساس حکومت اقلیتی بر اکثریت بود را به یک دیکتاتوری شخصی تبدیل کرد. هر دو رهبر از ایده‌های کارل مارکس به عنوان شعاری برای دنبال کردن منافع شخصی و تحقق ایده‌های خود استفاده کردند.»

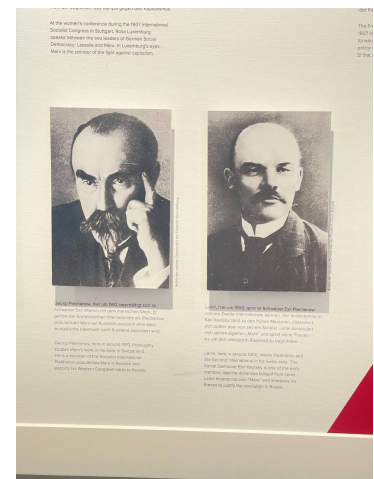
همان‌طور که ملاحظه شد در «خانه مارکس» تلاش بسیاری صورت گرفته تا مارکس به شکل فردی معرفی شود که دارای ایده‌هایی بود که اگرچه آن ایده‌ها می‌توانستند نکات مثبتی هم داشته باشند، ولی گویا آن ایده‌ها نمی‌توانسته‌اند مابه‌ازای عملی پیدا کنند. این است آن‌چه که به بیننده تحمیل می‌شود. در همان حال سعی شده است تا لنین و عملکردهایش به عنوان انحراف از مارکس جلوه داده شود.

واقعیت این است که پس از انقلاب اکتبر، جنگ داخلی را چندین کشور امپریالیستی با مداخلات خود به روسیه تحمیل کردند. اما در این متن به جای این که این واقعیت مطرح شده و یادآوری گردد که کارگران و زحمت‌کشان روسیه با چه فداکاری‌ها و از جان‌گذشتگی‌هایی در مقابل همه خشونت‌های اعمال‌شده بر ضد دولت شوروی و بلشویک‌ها از آن جنگ تحمیلی پیروز درآمدند، از خشونت‌های بعد از آن جنگ در روسیه سخن گفته شده و واقعیات، مورد تحریف قرار گرفته است. البته شرح همه تحریفات صورت‌گرفته در متن بالا نیاز به توضیحات مبسوطی دارد که در این نوشته نمی‌گنجد. تنها در این مورد که نوشته شده «تحت رهبری استالین، کشور دهقانی روسیه به طور خشونت‌آمیزی به یک کشور صنعتی تبدیل شد.» باید به این واقعیت اشاره کرد که همین کشور صنعتی تحت رهبری استالین قادر به شکست هیتلر و نجات مردم اروپا از هیولای فاشیسم گردید.

در اتاقی دیگر، در نوشته‌ای آمده است:

«لنین در حدود سال ۱۹۰۰، در دوران تبعید خود در سوئیس با پلخانف و اعضای انترناسیونال دوم ملاقات می‌کند. کارل کائوتسکی، سوسیال دموکرات برجسته، یکی از مرییان اولیه لنین بود اما بعدها به دلیل اختلاف ایدئولوژیک از او فاصله گرفت. لنین در واکنش به این موضوع، مارکسیسم خود را ابداع کرد و نظریات خود را تیزتر کرد تا انقلاب روسیه را توجیه کند.»

پلخانف و کائوتسکی زمانی از مارکسیست‌های مشهور بودند و لنین بسیار از آنها آموخته بود. اما این دو بعداً چهره دیگری از خود نشان دادند. پلخانف در سال ۱۹۰۳ پس از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به منشویک‌ها پیوست و خود را در مقابل لنین و بلشویک‌ها قرار داد. سازش و همکاری منشویک‌ها با بورژوازی در سال ۱۹۱۷ انحراف پلخانف از مارکسیسم و ماهیت خرده‌بورژوازی جریان سیاسی منشویک‌ها را به وضوح آشکار ساخت.



در مورد کائوتسکی هم لنین در نوشته خود «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» به بهترین شکل ماهیت او را

نشان داده است. از جمله وی توضیح می‌دهد:

«کائوتسکی که در سال ۱۹۰۹ یک کتاب کامل درباره نزدیک شدن عصر انقلاب‌ها و رابطه جنگ با انقلاب نوشته بود ... اکنون به انحاء مختلف سوسیال-شونیسم را برتره می‌کند و آن را می‌آراید و مانند پلخانف به بورژوازی می‌پیوندد تا هر اندیشه‌ای را درباره انقلاب و هر گامی را به سوی مبارزه مستقیم انقلابی مورد استهزاء قرار دهد. طبقه کارگر بدون جنگ بی‌امان علیه این ارتداد، سست عنصری، خوش خدمتی در قبال اپورتونیسم و ابتذال تئوریک بی نظیر مارکسیسم نمی‌تواند هدف جهانی-انقلابی خود را عملی سازد. کائوتسکیسم پدیده‌ای تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضادهای انترناسیونال دوم است که آمیزه‌ای از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است.»

تجربه تاریخی نشان داده است که وقتی نظرات مارکس جنبه عملی پیدا می‌کنند، تار و پود بورژوازی و همه ستمگران را نابود می‌سازد. به همین دلیل بورژوازی در عصر کنونی، ترسان از انقلاب، با علم بر محبوبیت مارکس در بین توده‌ها تلاش می‌کند که مارکس را به شکلی انتزاعی صرفاً به عنوان یک «ایده»، بدون بار عملی تقلیل دهد. خصومت بورژوازی با لنین هم دقیقاً در همین راستا معنا پیدا می‌کند. زیرا لنین در واقعیت امر تئوری‌های مارکس و انگلس را جنبه عملی بخشید و با رهبری انقلاب اکتبر نشان داد که آن‌چه مارکس سال‌ها با زحمت فراوان درباره ضرورت مبارزه طبقاتی و نقش طبقه کارگر در پایان دادن به نظم ظالمانه سرمایه‌داری مکتوب نمود، واقعیتی اجتناب‌ناپذیر و دست‌یافتنی است. انقلاب اکتبر با برافراشتن پرچم سرخ خود بر فراز ویرانه‌های نظم پوسیده روسیه توانست نویدبخش انقلاب در سراسر جهان باشد و منبع الهام میلیون‌ها انسان برای مبارزه در جهت بر افکندن نظم کهن و برپایی جهانی خالی از ستم و استثمار شود.

در نوشته‌ی دیگری بر روی دیوار می‌خوانیم:

«از اواخر قرن نوزدهم، سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها اصطلاح مارکسیسم را برای تفسیر خود از تحلیل‌های کارل مارکس ابداع کردند. در این مفهوم، نقد از او جامعه و سرمایه‌داری محبوب شد. بسیاری از احزاب کارگری اروپایی در آن زمان خود را مارکسیست می‌دانستند اما این اصطلاح همچنین به سوءتفاهمی منجر شد که گویا مارکس پس از مرگ خود یک دکترین بسته به جا گذاشته است. با نگاهی به برخی از انواع مارکسیسم، مشخص می‌شود که این‌طور نیست. برعکس، نقد و تحلیل مارکس از جامعه سرمایه‌داری جامع است اما ناقص و ناسازگار. همچنین به این دلیل که بسیاری از نوشته‌های او برای مدت طولانی منتشر نشده بودند، افراد، احزاب و جنبش‌های مختلف سعی در پر کردن این شکاف‌ها داشتند. در این فرایند، مارکسیسم‌های جدیدی خلق کردند. بسیاری از آنها از نظر محتوا به یکدیگر اشاره دارند. برخی به شدت خود را از دیگران متمایز می‌کنند اما این سوال باقی می‌ماند: هر یک از آنها چقدر از مارکس را در خود دارند؟»

اما واقعیت این است که مارکس با دیدی علمی به نقد و تحلیل جامعه سرمایه‌داری پرداخت که البته تنها به دید مدافعین این جامعه «ناقص و ناسازگار» است. البته و صد البته ناسازگار با همه ترهات آنهاییست که در پشت نظرات مارکس پنهان می‌شوند و با تکرار چند جمله ناقص از او و از جمله با عاریه گرفتن واژه‌هایی چون دموکراسی، ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا که اساس نظرات مارکس می‌باشد را نفی می‌کنند. اینان و دسته‌جاتی از این قماش برخلاف نوشته روی دیوار، «مارکسیسم‌های جدیدی» خلق نکرده‌اند بلکه به مارکس پشت کرده‌اند. بنابراین، این سوال که «هر یک از آنها چقدر از مارکس را در خود دارند؟»، چیزی جز سطحی‌نگری بورژوازی نیست، زیرا هیچ مارکسیستی نمی‌تواند مارکسیسم باشد و در درجه اول مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را نفی نکند؛ هیچ مارکسیستی نمی‌تواند مارکسیسم باشد و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا که دیکتاتوری طبقه کارگر بر بورژوازی می‌باشد را نپذیرد.

مارکس به همراه انگلس با نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به توضیح و تشریح جامعه کمونیستی پرداخت و خاطرنشان ساخت که کمونیسم علم شرایط رهایی طبقه کارگر است که بر ویرانه‌های جامعه سرمایه‌داری ساخته خواهد شد. بنابراین برخلاف نوشته روی دیوار، مارکس دکترینی از خود به جا گذاشته است که پیروانش در برخوردهای عملی خود می‌توانند نشان دهند و ثابت کنند که تا چه حد به آن دکترین پایبند هستند یا از آن دور شده‌اند.

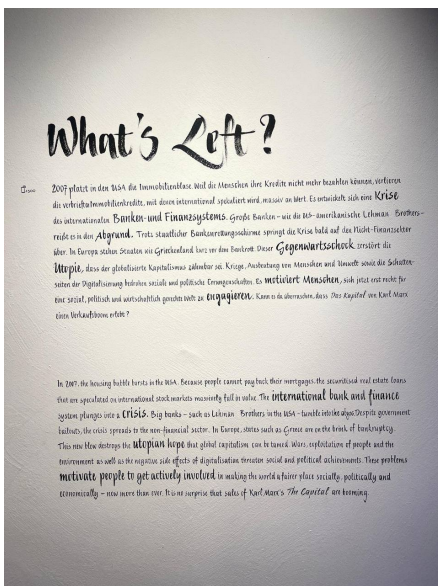
بر روی دیوار یکی دیگر از اتاق‌ها به نوشته‌ی دیگری برخورد می‌کنیم که توضیح می‌دهد:

«در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰، نظم جهانی که از سال ۱۹۴۵ برقرار بود فرو پاشید. پایان اتحاد جماهیر شوروی و قربانیان رژیم‌های کمونیستی در سراسر جهان به عنوان شواهدی مبنی بر شکست ایده‌های مارکس تلقی می‌شود، هرچند که نفوذ جهانی مارکسیسم-لنینیسم به پایان رسیده است. با این حال، کارل مارکس همچنان موضوع روز است. در آغاز قرن ۲۱، یک سرمایه‌داری افسارگسیخته که به دلیل جهانی شدن تقویت شده، حاکم است. توسعه اقتصادی تغییرات اجتماعی و سیاسی را به همراه دارد، دقیقاً همان چیزی که مارکس توصیف کرده بود. با وجود افزایش ثروت جهانی، میلیون‌ها نفر همچنان در فقر شدید زندگی می‌کنند. نابرابری اجتماعی در حال افزایش است. کشورهایی مانند چین و کوبا همچنان به مارکس تکیه دارند، حتی با وجود این‌که چارچوب شرایط در حال تغییر است. مارکس همچنان موضوع بحث‌های اجتماعی، علمی و عمومی است. منتقدان جهانی شدن و سرمایه‌داری به موضوعات و مسائلی می‌پردازند که مارکس در قرن نوزدهم به دنبال پاسخ برای آنها بود.»

اگر چه این یک واقعیت است که پس از استقرار سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی در پروسه‌ای سرمایه‌داران امکان تسلط بر جامعه روسیه را پیدا کردند اما این امر پس از یک مبارزه حاد طبقاتی در آن کشور حاصل شد که غیر قابل پیش‌بینی هم نبود. اما خود قدرت‌گیری طبقه کارگر در روسیه در پرتو انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ محکم‌ترین و غیر قابل انکارترین دلیل بر پیروزی ایده‌های مارکس می‌باشد که با رهبری داهیانه لنین و در پرتو برخورد خلاقانه او به ایده‌ها و نظرات مارکس و انگلس به تحقق پیوست.

در متن روی دیوار با اشاره به شدت‌گیری فقر و نابرابری اجتماعی در اثر رشد افسارگسیخته سرمایه‌داری، از مطرح بودن مارکس و این‌که نظرات او همچنان موضوع بحث‌های اجتماعی، علمی و عمومی قرار دارد، صحبت شده است.

در واقع نوشته بالا به واقعیت نظام سرمایه‌داری و معطلاتی که این نظام امروز در سراسر جهان با آن روبه‌روست، اشاره کرده است. اما این امر را از خواننده پنهان کرده است که اتفاقاً نقطه عزیمت مارکس در برخورد به نظام سرمایه‌داری در این امر نهفته است که نظام سرمایه‌داری با استثمار و سود حاصل از دسترنج کارگران و زحمت‌کشان تنیده شده که باعث تمرکز فقر و مصیبت‌های ناشی از آن برای اکثریت مردم از یک سو و تمرکز ثروت برای سرمایه‌داران از سوی دیگر می‌گردد. همچنین مارکس با اشاره به بحران‌های نظام سرمایه‌داری توضیح داده است که این بحران‌ها ذاتی این سیستم بوده و بخشی اجتناب‌ناپذیر از ماهیت سرمایه‌داری هستند و اساساً بحران، همزاد این نظام است. همین بحران‌ها بدون شک در مسیر رشد تضادهای طبقاتی و گسترش مبارزات توده‌ها در نهایت آن را به سوی زوال و نابودی خواهد کشاند. مارکس ثابت کرد که کارگران در سراسر جهان در مبارزه علیه سرمایه‌داران چیزی برای از دست دادن به جز زنجیرهای دست و پای خود ندارند. از همین روست که کارگران گورکنان حتمی این نظم ظالمانه خواهند بود.



در موقع خروج با سوالی که با عنوان «چه باقی مانده؟» به همراه این توضیح روبه‌رو می‌شویم: «در سال ۲۰۰۷، حباب‌های مسکن در ایالات متحده ترکیب، زیرا مردم قادر به بازپرداخت وام‌های مسکن خود نبودند. در بازارهای بین‌المللی نیز سهامی که مورد سوداگری قرار گرفته بودند، به شدت ارزش خود را از دست دادند. سیستم بانکی و مالی بین‌المللی به بحران فرو رفت. بانک‌های بزرگی مانند «لیمن برادرز» در ایالات متحده به ورطه سقوط کشیده شدند. با وجود کمک‌های دولتی، بحران به بخش غیر مالی نیز سرایت کرد. در اروپا، کشورهایی مانند یونان در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. این ضربه جدید، امید واهی که سرمایه‌داری جهانی قابل مهار شدن هست را از بین برد. بهره‌کشی از مردم و محیط زیست در جنگ‌ها و همچنین پیامدهای منفی دیجیتالی شدن، دستاوردهای اجتماعی و سیاسی را تهدید می‌کنند. این مشکلات مردم را تشویق می‌کنند که به طور فعال در جهت ایجاد جهانی عادلانه‌تر از نظر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مشارکت کنند. اکنون بیش از هر زمان دیگری، جای تعجب نیست که فروش کتاب «سرمایه» مارکس در حال رونق است.»

در این جا تا حدی تلاش شده است تا برخی از معضلات ناشی از سلطه نظام سرمایه‌داری و بحران‌های حاصل از آن توضیح داده شده و به تفسیر اوضاع پرداخته شود.

البته مارکس به روشنی در کتاب سرمایه خود توضیح می‌دهد:

«انحصار سرمایه برای شیوه تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن شکوفا شده، به صورت مانع رشد در می‌آید. تضاد میان تمرکز وسایل تولید از سوی و سرشت اجتماعی نیروی کار از سوی دیگر به حدی می‌رسد که هم‌نشینی آنها دیگر در پوسته سرمایه‌داری نمی‌گنجد. این پوسته سرانجام می‌ترکد.» (سرمایه جلد یکم)

بسیاری از پیش‌بینی‌های مارکس در مبارزات میلیون‌ها کارگر آگاه و انقلابات کارگری در قرن بیستم محقق شده است. چنین پشتوانه‌ای در شرایط پوسیدگی بیش از پیش سیستم سرمایه‌داری، علاقه به بازخوانی اندیشه‌های مارکس را هر چه بیشتر تجدید کرده است. تناقضات اساسی نظام سرمایه‌داری، تناقض میان مناسبات و شبکه جهانی تولید اجتماعی با مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تناقض میان نیازهای اساسی جامعه و منافع استثمارگرانه و خودخواهانه فردی سرمایه‌داران، به سرعت در حال نزدیک شدن به نقطه‌ای است که اعتراضات و مبارزات طبقه کارگر علیه استثمارگرانش اوج هرچه بیشتری بگیرد. همان‌گونه که مارکس پیش‌بینی کرده بود «شبح» انقلاب با گذشت زمان، هرچه بیشتر بر سر نظام سرمایه‌داری پدیدار می‌شود و این‌جاست که این سخن گوهر بار مارکس امروز بیش از هر زمان دیگری برای رهروان راه آزادی و سوسیالیسم معنا می‌یابد.

«فلاسفه تاکنون فقط به زعم خود جهان را تفسیر کرده‌اند، حال آن‌که مسئله بر سر تغییر آن است!»

می‌دانیم که تغییر جهان کنونی که کاملاً زیر سلطه سرمایه‌داری قرار دارد، تنها روزنه امید بشریت کنونی است. اما تجربه نشان داده است که تغییر رادیکال این جهان جز از طریق انقلابی علیه نظم ظالمانه حاکم امکان‌پذیر نیست و این انقلاب برای رسیدن به پیروزی به چشم‌اندازی واقعی و نیرویی سازمان‌یافته نیازمند است؛ امری که تنها با تکیه بر مارکسیسم دست‌یافتنی‌ست. به همین دلیل هم هست که به رغم همه تبلیغات ضد مارکسیستی رسانه‌های سرمایه‌داری، اندیشه‌ها و ایده‌های مارکس و راه‌هایی که برای تغییر وضع ظالمانه موجود پیشنهاد کرده، هر روز با استقبال بیشتری مواجه می‌شود و خود زندگی فریاد بر می‌آورد که مارکس هنوز هم زنده است.

سارا نیکو

اکتبر ۲۰۲۴